

# برادران کارامازوف

فئودور داستایفسکی

ترجمه صالح حسینی

(ویرایش جدید)



انتشارات ناهید

## فهرست

(جلد اول)

صفحه	عنوان
۱۱	به جای مقدمه
۱۵	از نویسنده
۱۹	بخش اول
۲۱	کتاب اول: سرگذشت خانواده فصل اول) فتودور پاولوویچ کارامازوف ۲۱؛ فصل دوم) از شر پسر ارشدش خلاص می شود ۲۵؛ فصل سوم) ازدواج دوم و خانواده دوم ۲۸؛ فصل چهارم) پسر سوم، آلیوشا ۳۵؛ فصل پنجم) پیران دیر ۴۴
۵۵	کتاب دوم: انجمن ناخوشایند فصل اول) به صومعه می رسند ۵۵؛ فصل دوم) دلچک پیر ۶۱؛ فصل سوم) زنان روستایی مؤمن ۷۱؛ فصل چهارم) بانوی کم ایمان ۸۰؛ فصل پنجم) چنین باد! چنین باد! ۸۹؛ فصل ششم) چرا چنین آدمی زنده است؟ ۱۰۰؛ فصل هفتم) طلبه بلندپرواز ۱۱۲؛ فصل هشتم) غائله شرم آور ۱۲۳
۱۳۴	کتاب سوم: شهوت پرستان فصل اول) در کلبه خدمتکاران ۱۳۴؛ فصل دوم) لیزاوتای بوگندو ۱۴۰؛ فصل سوم) اعتراف دلی سوزان - به نظم ۱۴۵؛ فصل چهارم) اعتراف دلی سوزان - به حکایت ۱۵۶؛ فصل پنجم) اعتراف دلی سوزان - «پاشنه ها کشیده» ۱۶۵؛ فصل ششم) اسمردیا کف ۱۷۵؛ فصل



هفتم) مجادله ۱۸۲؛ فصل هشتم) سر براندی ۱۸۸؛ فصل نهم)  
شهوته پرستان ۱۹۸؛ فصل دهم) هر دو با هم ۲۰۵؛ فصل یازدهم)  
آبرویی دیگر بر باد رفت ۲۱۹

۲۲۹

### بخش دوم

۲۳۱

کتاب چهارم: زخمهای ناسور

فصل اول) پدر فرایونت ۲۳۱؛ فصل دوم) در خانه پدرش ۲۴۳؛ فصل سوم) دیدار با پسر مدرسه ایها ۲۴۹؛ فصل چهارم) در خانه خانواده خوخالکف ۲۵۵؛ فصل پنجم) سوز دل در اتاق پذیرایی ۲۶۲؛ فصل ششم) سوز دل در کلبه ۲۷۶؛ فصل هفتم) و در هوای آزاد ۲۸۶

۲۹۹

کتاب پنجم: با و بر

فصل اول) نامزدی ۲۹۹؛ فصل دوم) اسمردی کف با گیتار ۳۱۲؛ فصل سوم) برادران آشنا می شوند ۳۲۰؛ فصل چهارم) عصیان ۳۳۲؛ فصل پنجم) مُفتش اعظم ۳۴۷؛ فصل ششم) تا مدتی آدمی بسیار اسرارآمیز ۳۷۲؛ فصل هفتم) «گفتگو با آدمی هوشمند همیشه ارزشمند است» ۳۸۶

۳۹۶

کتاب ششم: راهب روسی

فصل اول) پدر زوسیما و زایرانش ۳۹۶؛ فصل دوم) حالات و مقامات کشیش و راهب متوفی، حضرت زوسیما... ۴۰۱؛ الف) برادر پدر زوسیما ۴۰۱؛ ب) اندر کتب مقدس در زندگی پدر زوسیما ۴۰۶؛ ج) خاطرات جوانی پدر زوسیما... ۴۱۳؛ د) میهمان اسرارآمیز ۴۲۲؛ فصل سوم) گفتگوها و اندرزهای پدر زوسیما ۴۳۸؛ ه) راهب روسی و منزلت احتمالی او ۴۳۸؛ و) اندر اربابان و خدمتگزاران... ۴۴۱؛ ز) اندر عبادت و عشق و تماس با دنیاهای دیگر ۴۴۶؛ ح) آیا آدمی می تواند درباره همنوعانش حکم کند؟... ۴۵۰؛ ط) اندر جهنم و آتش جهنم، اندیشه‌ای عارفانه ۴۵۲

۴۵۷

### بخش سوم

۴۵۹

کتاب هفتم: آلیوشا

فصل اول) بوی گندیگی ۴۵۹؛ فصل دوم) لحظه بحرانی ۴۷۴؛ فصل سوم) پیازچه ۴۸۱؛ فصل چهارم) قانای جلیل ۵۰۴

### (جلد دوم)

۵۱۷ کتاب هشتم: میتیا

فصل اول) کوزما سامسانف ۵۱۷؛ فصل دوم) لیاگافی ۵۳۰؛ فصل سوم) معادن زر ۵۳۹؛ فصل چهارم) بی خبر ۵۵۴؛ فصل پنجم) تصمیم ناگهانی ۵۶۱؛ فصل ششم) «من هم می آیم!» ۵۸۱؛ فصل هفتم) عاشق حقدار نخستین ۵۹۱؛ فصل هشتم) عالم خلسه ۶۱۳

۶۳۱ کتاب نهم: بازجویی اولیه

فصل اول) آغاز کار اداری پرخوتین ۶۳۱؛ فصل دوم) خبر وحشت‌انگیز ۶۳۹؛ فصل سوم) عذابهای روح. عذاب نخست ۶۴۷؛ فصل چهارم) عذاب دوم ۶۵۷؛ فصل پنجم) عذاب سوم ۶۶۶؛ فصل ششم) دادستان میتیا را غافلگیر می کند ۶۸۰؛ فصل هفتم) به راز بزرگ میتیا در سکوت گوش می دهند ۶۹۰؛ فصل هشتم) شهادت شهود. طفل معصوم ۷۰۴؛ فصل نهم) میتیا را برمی دارند می برند ۷۱۶

۷۲۱ بخش چهارم

۷۲۳ کتاب دهم: پسر بچه‌ها

فصل اول) کولیا کراسوتکین ۷۲۳؛ فصل دوم) بچه‌ها ۷۲۹؛ فصل سوم) پسر مدرسه‌ای ۷۳۶؛ فصل چهارم) سگ گمشده ۷۴۷؛ فصل پنجم) کنار بستر ایلوشا ۷۵۶؛ فصل ششم) رشد زودرس ۷۷۵؛ فصل هفتم) ایلوشا ۷۸۴

۷۹۰ کتاب یازدهم: برادر ایوان فیودورویچ

فصل اول) در خانه گروشنکا ۷۹۰؛ فصل دوم) پای آسیب دیده ۸۰۱؛ فصل سوم) شیطانک ۸۱۴؛ فصل چهارم) سرود و راز ۸۲۳؛ فصل پنجم) تو نبودی، تو نبودی! ۸۴۱؛ فصل ششم) نخستین گفتگو با اسمردیا کف ۸۴۸؛ فصل هفتم) دومین دیدار با اسمردیا کف ۸۶۱



فصل هشتم) سومین و آخرین گفتگو با اسمردیاکف ۸۷۳؛ فصل نهم) شیطان. بختک ایوان فیودوروویچ ۸۹۲؛ فصل دهم) «این حرف را او گفت» ۹۱۶

۹۲۴

کتاب دوازدهم: حکم ناحق

فصل اول) روز واقعه ۹۲۴؛ فصل دوم) شهود خطرناک ۹۳۲؛ فصل سوم) خبرگان پزشکی و نیم کیلو پسته ۹۴۳؛ فصل چهارم) بخت به روی میتیا لبخند می‌زند ۹۵۰؛ فصل پنجم) فاجعه ناگهانی ۹۶۱؛ فصل ششم) نطق دادستان، طرح شخصیت ۹۷۴؛ فصل هفتم) بررسی تاریخ ۹۸۶؛ فصل هشتم) رساله‌ای درباره اسمردیاکف ۹۹۲؛ فصل نهم) علم‌النفس در منتهای سرعت... ۱۰۰۴؛ فصل دهم) نطق دفاعیه، برهان دو دم ۱۰۱۷؛ فصل یازدهم) پولی در کار نبود. سرقتی در کار نبود ۱۰۲۲؛ فصل دوازدهم) و قتلی هم در کار نبود ۱۰۳۰؛ فصل سیزدهم) رهن‌اندیشه ۱۰۳۹؛ فصل چهاردهم) روستاییان محکم می‌ایستند ۱۰۴۹

۱۰۵۹

سرانجام

فصل اول) نقشه برای نجات میتیا ۱۰۵۹؛ فصل دوم) لحظه‌ای دروغ راست می‌شود ۱۰۶۵؛ فصل سوم) مراسم خاکسپاری ایلوشچکا. خطبه در کنار سنگ ۱۰۷۵

۱۰۸۷

یادداشت مترجم

## به جای مقدمه

این راه را نهایت صورت کجا توان بست  
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

بیش از بیست سال است که سالک راه ترجمه‌ام و همچنان اندر خم یک کوچه‌ام — یعنی اندکی توفیق و بیشترینه‌اش خرمنی از حسرت‌هایی که آتش آن خاموش نمی‌شود. و همین آتش است که سبب می‌شود به رغم ناکامی و ناکامیها باز نایستم و اگر هم گاهی شراره‌اش کم می‌شود برگردم به ترجمه‌های گذشته و بخشهایی را که اکنون دیگر نمی‌پسندم یا پر از عیب و خلل می‌بینم دوباره ترجمه کنم. حاصل اینکه از ترجمه‌های دههٔ شصت، سه ترجمهٔ دیگر را هم بازبینی کرده‌ام — آخرین وسوسه، لرد جیم، خشم و هیاهو. مقدمه هم نوشته‌ام جز بر خشم و هیاهو، که خود حدیث دیگری دارد و بماند تا وقتی دیگر.

از بازبینی و ویرایش و پیرایش برادران کارامازوف چه بگویم که در این مختصر نمی‌گنجد. حدیث رنج و زحمت شبانروزی این کار نیز هم. همینقدر چند جمله و عبارت را از چاپهای قبلی می‌آورم و صورت جدید را نیز بلافاصله پس از هر جمله یا عبارت، داخل کروشه نقل می‌کنم.

— حالا آمده‌ام تا جانم را در پیشگاه تو بنهم.

[حالا آمده‌ام در یچهٔ دلم را پیش تو باز کنم.]

— در ظهور دوم مسیح.

[هنگام ظهور حضرت.]

— پیراهن کثیف ما را در جلوت نمی‌شوید.

[طشت ما را از بام نمی‌اندازد.]



## از نویسنده

با پرداختن به زندگینامهٔ قهرمان رمانم، آلکسی فیودورویچ کارامازوف، خودم را تا اندازه‌ای بلا تکلیف می‌یابم. به این معنی که هرچند آلکسی فیودورویچ را قهرمان می‌نامم، می‌دانم که به هیچ روی آدم بزرگی نیست، و از این رو پرسشهای ناگزیری از این دست را پیش‌بینی می‌کنم: «جناب آلکسی فیودورویچ را به سبب چه خصلت برجسته‌ای به قهرمانی رمانت برگزیده‌ای؟ چه کارشایانی کرده است؟ به چه، و نزد که، شهرت دارد؟ چرا من خواننده و قتم را با پرداختن به واقعیات زندگی او تلف کنم؟»

پرسش آخری از همه گرانبارتر است، چون جوابی جز این ندارم که «شاید از خود رمان به آن پی‌بری.» خوب، گیرم که رمان را بخوانی و پی‌بری و بنابراین موافق نباشی که آلکسی فیودورویچ خصلت برجسته‌ای دارد؟ این را می‌گویم چون از بد حادثه پیش‌بینی‌اش می‌کنم. او نزد من خصلت برجسته‌ای دارد، اما قویاً تردید دارم که آیا در اثبات این نکته به خواننده موفق خواهم شد یا نه. واقع اینکه، اگر اجازه بفرمایید، او آدم اول رمان است، اما مبهم و تعریف نشده. و به راستی، در روزگاری چون روزگار ما توقع صراحت از آدمیان غریب است. به جرئت می‌توانم بگویم که یک چیز تا اندازه‌ای مسلم است: این آدم آدمی

# کتاب اوّل

## سرگذشت خانواده

---

### فصل اوّل

#### فیودور پاولوویچ کارامازوف

آلکسی فیودورویچ کارامازوف سومین پسر فیودور پاولوویچ کارامازوف — از زمینداران شهرستان ما — بود. این زمیندار که در دوران خودش سرشناس بود، هنوز هم که هنوز است یادش را زنده نگه داشته‌ایم و دلیلش نیز مرگ مصیبت‌بار و اسرارآمیز اوست که سیزده سال پیش روی داد و در جای خود به آن خواهیم پرداخت. در حال، همین قدر می‌گوییم که این، به قول ما، زمیندار — که تو بگو یک روز از عمرش را هم در ملک خودش به سر نبرده بود — آدم عجیبی بود، منتها امثال و اقران آدمهای مهمل و شریر و در عین حال سفیهی چون او فراوان است. اما او از آن سفیهانی بود که سخت هوای کار و بار خودشان را دارند و، از قرار معلوم، شور چیز دیگری را نمی‌زنند. به عنوان نمونه، فیودور پاولوویچ از صفر شروع کرده بود؛ کوچک‌تر از ملکش، ملکی پیدا نمی‌شد؛ بر سفره دیگران می‌نشست و مثل کَنه خود را به آنان می‌چسباند؛ وقتی هم که مرد صاحب صد هزار روبل پول نقد بود. در عین حال، در تمام آن شهرستان به سفاهت او نبود که نبود. آنچه او داشت، حماقت نبود — اکثر این جور آدمها زرنگ و باهوش‌اند — بلکه سفاهت بود و بس و به سرزمین آبا و اجدادی هم مربوط می‌شد. او دوبار ازدواج کرده، و صاحب سه پسر شده بود: پسر بزرگ‌تر، دمیتری، از